

نگاهی به  
انتخابات ۱۳۹۳

قرار است انتخابات ریاست جمهوری افغانستان در ماه اپریل سال آینده برگزار گردد. مطابق قانون اساسی حامد کرزی رییس جمهور افغانستان بعد از پایان دور دوم ریاست جمهوری اش نمی تواند خود را کاندید کند. هرگونه تاخیر در این امر آماده گی برای برگزاری انتخابات ریاست جمهوری را به خطر جدی مواجه می کند. برای مردم افغانستان و جامعه جهانی مهم ترین مولفه برگزاری انتخابات عادلانه و شفاف است.

در جوامعی که انتخابات وجود دارد فرمان روایی به اکثریت تعلق دارد، زیرا برای تغییر قدرت سیاسی هیچ شیوه ی بهتر از انتخابات وجود ندارد.

بنابراین در کشورهای دموکراتیک، برگزاری انتخابات، رای مردم و مشارکت سیاسی یکی از بهترین شیوه های دموکراسی است. و باید هر حکومت دموکراتیک بدان نظر داشته باشد.

تاریخ بشر شهادت می دهد که انتخابات برای بدوی ترین تا مرفقی ترین جامعه ها یک ضرورت مبرم پنداشته می شود و وجود آن برای جامعه لازم است. اگر مسئولین حکومت در نتیجه یک انتخابات شفاف و بدون تقلب برگزیده شوند و آنها بتوانند عدالت نسبی اجتماعی را در جامعه تأمین کنند، در آنصورت قسماً حاکمیت مردم سالاری را به نمایش خواهند گذاشت.

جامعه امروزی ما، که در یک بحران عمیق در تمامی عرصه ها از جانب حلقه های معین داخلی، کشورهای همسایه، منطقوی و فرامنطقوی ذینفع و ذیدخل گیرمانده، در شرایط موجود برگزاری انتخابات شفاف و عادلانه که اساس دموکراسی را تشکیل می دهد جامع ترین گزینه خواهد بود.

در صورت برگزاری انتخابات، ما شاهد رفتن رای دهندگان به پای صندوق های رای خواهیم بود، که آرای خود را بخاطر انتخاب رئیس جمهور و نمایندگان شورای های ولایتی به صندوق رای دهی خواهند ریخت. اما دیده شود که این انتخابات هم چون دو انتخابات گذشته با تقلب، غیرشفاف و غیر عادلانه برگزار خواهد گردید و یا حداقل شفافیت و مشروعیت را خواهد داشت.

همان طوریکه مشکلات متعدد در زنده گی شهروندان افغانستان وجود دارد انتخابات هم با یک سری مشکلات مواجه خواهد بود، که به بعضی مانع های مهم آن می پردازیم.

در جامعه، انتخابات زمانی مشروعیت پیدا می کند و مورد پذیرش مردم قرار می گیرد، که بدون تقلب صورت گیرد، در غیر آن مانند انتخابات قبلی شفافیت، کیفیت، ماهیت و مشروعیت خود را زیر سوال می برد. بنا برای برگزاری انتخابات سراسری،

محمد ظاهر بدخشی و  
نیاز بازخوانی تفکر ملی

ص ۲

نیلسون ماندلا  
چهره درخشان  
تاریخ جهان!

مردی که بر فراز بلندی های جهان هم چون همای سایه افگند و زیر آسمان کبود و صاف بدون هیچ گونه غباری، نه برای خودش بل برای تمام آنانی که آزادی و برابری را اصل انسان محوری می دانستند، مبارزه کرد و راهش را در میان این همه خم و پیچ به سر منزل مقصود رساند، کسی نیست جز ماندلا. مردی که شعارش آزادی و برابری انسانی، تساوی حقوق همه ی ملیت ها بود، مبارزی که علیه نژاد پرستی، برتری طلبی و آپارتاید مبارزه کرد و سرمشق برای تمام آزاداندیشان جهان شد. آنانی که اندیشه انسانی دارند و روح شان آزاد از هر گونه قید و شرط نژادی، و دد منشی است ترا الگوی برای تمل بشریت میدانند. امروز اگر در میان ما نیستی اندیشه ات نسل های فراوان را زنده و بیدار ساخته است. مرگ ات آغاز دوباره ایست که صفحه جدید را در روزگاران ما خواهد گشود.

«ماندلا» عمری برای رسیدن به آزادی، برابری و برادری انسان ها کوشید. مبارز آزادی خواه که برای نیل به آرمان هایش، بیست و هفت سال حبس و بند و محرومیت و سختی را بردبارانه و امیدوارانه تحمل کرد؛ زندگی در سلول هایی که از نم و سردی بدنش سرد می زد. ماندلا انواع و اقسام محدودیت ها، توهین ها و تحقیرهای آپارتاید را با بردباری تحمل کرد و کوشید روحیه خود را حفظ کند؛

با اعتقاد محکم، رمز بقا و خستگی نا پذیری راه اش را ادامه داد. پس از رهایی از زندان و تصاحب قدرت با فراهم شدن امکان تغییرات و اصلاحات ساختاری، رفتار توام با تساهل و مدارای او با دشمنان دیروز از برجستگی های او بود. ماندلا با بزرگ منشی و آزادی کوشید تا با فراهم آوردن حداکثر همدلی و مشارکت، راه دشوار آزادی را آن چنان شایسته و به وجه احسن طی و در ابعاد جدیدتری تعریف کند. در تاریخ جهان، شخصیت هایی چون ماندلا به تعداد انگشت شمار اند و از همین روست که او به عنوان

## چالش های فرا روی جوانان



تعالی و رشد خویش، باید برنامه های منظم و هدف مند طرح ریزی نمایند. جوانان با انرژی و شور فراوانی که دارند، ابتدا باید استعداد های فطری خود را شناسایی

مشکلات و ناملایمت های زندگی را تحمل کرده و از تلاش و مبارزه برای رسیدن به سعادت و کامیابی دست بردارند. جوانان با قبول موانع و مشکلات پیش رو، برای از بین برداشتن آنها و هم وار ساختن مسیر

وضعیت جوانان را در جامعه امروزی افغانستان می توان از روی دو پدیده به بررسی گرفت، نخست، پدیده ای فقر و دوم، بیکاری. اگر نگاهی کلی به اوضاع اقتصادی افغانستان داشته باشیم، دیده میشود که مردم این کشور هنوز هم زیر خط فقر قرار دارند؛ در گوشه و کنار این دیار خانواده های فقیر زیادی به سر می برند که حتا نان شب و روز خود را فراهم کرده نمی توانند. همین تنگ دستی سبب شده که بیشتر فرزندان خانواده های فقیر نتوانند راهی مکتب شوند و به این ترتیب، استعداد های ذاتی آنها به هدر رود، اما آن عده از جوانانی که به هر رو - با وجود مشکلات اقتصادی بی شمار - مکتب را به اتمام می رسانند و سپس با دنیایی از امید و پشتکار دوره ای تحصیلات عالی را نیز به پایان میرسانند و می خواهند زنده گی خود را دگرگون کرده و بدان رنگ دیگری بخشند، متأسفانه بعد از تکمیل دوره تحصیل و فراغت شان بنا بر نبود شرایط کاری مدتی زیادی بیکار باقی می مانند، آنها زمانی که اسناد دوره ای لیسانس خود را به موسسات دولتی و غیردولتی پیش کش میکنند، متأسفانه بنا بر نداشتن واسطه، درخواست شان رد می شود و یا هم در آزمون های سمبولیک ناکام می شوند، این باعث می شود که تعداد کثیری از جوانان به مواد مخدر و یا هم راهی کشورهای همسایه بخاطر دریافت کار مهاجرت می کنند، اما با این همه، باید جوانان

## گپ نخست

درگستره عظیم نشرات انبوه و شبکه‌های مجازی، رسانه‌های دیداری و شنیداری، مولفه‌های وجودی چنین نشریه‌ای با امکانات محدود مالی و ابزاری در چیست؟ آیا در شرایط گسترش حیرت‌انگیز و هجوم انواع اطلاعات وجود آن چگونه توجیه می‌شود؟ آیا آفریده‌های ذهنی و فکری اندیشه ورزان کشور در این بازار آشفته و فرهنگ سوداگرانه و سودجویانه دلالی مشتری دارد؟ آیا مدنی‌اندیشی و باورهای عقلانی رخنه‌ای در دید و طرز تفکر سنتی ایجاد می‌کند و جرقه‌ای از آگاهی و باور به خرد ورزی را حمایت و پاسداری می‌نماید؟ آیا صدای انسانیت، صیانت نفس، کرامت انسانی و همدلی که جان مایه فرهنگ و باورهای تاریخی مردم ما طی هزاران سال را احتوا می‌کند، باردیگر بر فضای این سرزمین تحقیر شده و فراموش شده باز خواهد گشت؟ و آیا مردم ما همدیگر را چون شهروند همسان حقوق خواهند پنداشت؟ مردم ما در انفعال همه‌سویه اجتماعی تاریخی، شاهد فروپاشی ارزش‌های انسان‌مدار بوده، اندیشه‌تندروانه و ارداتی بیگانگان در لباس کذایی محافظه کاری نوین و افراطیت عقب‌گرایانه، فضای آکنده از یاس و ناامیدی را برای فردای این سرزمین پراکنده است.

مردمان سرزمین ما با روی‌کرد به پیشینه روشن و تابناک تاریخی فرهنگی خویش، عقلانیت، مدنیت، آزاد اندیشی، مهرورزی، مدارا، تساهل، دیگراندیشی را حمایت و با روی‌کرد های اجرایی دورنمایی و روزمره خویش می‌توانند این آرزوها را نهادینه سازند.

نشریه ما برای برپایی جامعه انسان‌مدار و سعادت‌مند دیدگاه‌هایی را طرح و برای برپایی عدالت در همه ابعاد اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی آن درست‌تیز بی پایان بوده و بر این نارسایی‌ها به گونه روش‌مند و ساختارگرایانه سعی می‌ورزد.

ما به تحلیل عمیق نارسایی‌ها و ارائه راه‌حل‌ها باورمندیم، به همت و سعی دانشمندان دیدگاه‌های مردم این سرزمین را انعکاس داده و از آزادی آرا و اندیشه دفاع خواهیم کرد. به انعکاس اطلاعات مستند و مؤثق معتقد بوده هیچ رویداد و حادثه‌ای را بدون دقت و وقوع عینی آن بازتاب نمی‌دهیم. مابه آزادی بیان و اندیشه باورمند بوده، نشریه ما ستیژ بیان حقایق و دیدگاه‌های موافق و مخالف با حفظ ارزش‌های انسانی و قانون مدارانه می‌باشد. مابه هم‌گرایی ملی و پیوند مستحکم مردمان این سرزمین در پرتو برپایی عدالت باورمند بوده و همسو با نهادهای ملی، آزادی خواه و میهن دوست برای استحکام جنبش آزادی خواهانه و عادلانه با اندیشه و عمل سعی می‌ورزیم.

محمد طاهر بدخشی بدون شک یکی از شخصیت‌های اثرگذار بر تحولات سیاسی چند دهه پسین تاریخ افغانستان است.

او خوانش سیاسی ویژه‌ی در واقعیت جامعه ما و سازو کار رژیم‌های قبیله سالار به دست داد و برای نخستین بار «مساله ملی» را در جامعه‌ای چند تباری افغانستان به عنوان مهم‌ترین و محوری‌ترین مساله سیاسی مطرح نمود و بر تساوی حقوق سیاسی اقتصادی و فرهنگی همه تبارها در چهار چوب یک نظام عادلانه و دموکراتیک تاکید کرد. هم‌چنان در اوج کشاکش‌ها و تضادهای ایدئولوژیک و انقطابی دوران جنگ سرد، که خواه مخواه بر جنبش‌های عدالت خواه و تحول طلب در کشورهای عقب افتاده و جهان سومی تاثیر داشت، «سیاست عدم دنباله روی» را در سر خط اهداف سیاسی و مبارزاتی خود قرار داد و گرایش‌ها و سیاست‌های دنباله‌روانه برخی از گروه‌های سیاسی را به یکی از قطب‌های ایدئولوژیک و یا پایگاه‌های قدرت‌های جهانی، برای افغانستان زبان بار خواند. او هم‌چنان به عنوان یک چهره انقلابی علی‌رغم آنانی که به کمک‌ها و پشتیبانی دوستان بین‌المللی خود چشم دوخته بودند و انقلاب را یک پدیده وارداتی و یا هم‌سوگاتی از بیرون تصور می‌کردند، باورمند به سمت‌گیری مردمی و نهادینه شدن انگیزه‌های انقلاب در میان توده‌های مردم بود و به آگاهی آنان در تعیین سرنوشت شان بسیار ارج می‌گذاشت.

بدخشی در آغاز یکی از بنیان‌گذاران جدی جمعیت دموکراتیک خلق افغانستان بود، مگر از آن جا که طرح‌ها و اندیشه‌های او از سوی رهبران جمعیت دموکراتیک مورد توجه قرار نگرفت، از آن فاصله گرفت و با جمعی از روشنفکران ملی در چهار چوب «مخفل انتظار» به مبارزه روشنفکرانه پرداخت. اما سر انجام ناگزیر شد با همکاری هواداران خود «سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان» را بنیان گذارد و به سیاست مستقلانه ملی خویش ادامه دهد.

هم‌راستا با این رویکردها بود که کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ را فاجعه خواند و از پیامدهای نا میمونش هشدار داد و هم به دست دژخیمان رژیم کمونیستی و وابسته به اتحاد شوروی وقت به شهادت رسید.

به نظر او یکی از مسایل اساسی افغانستان مساله انحصار قومی قدرت و اعمال سیاست‌های تبعیض آمیزی است که یکی از اقلیت‌های قومی بر سایر اقلیت‌های برادر روا می‌دارد. به نظر بدخشی اقلیت‌های تحت ستم چه دهقان و چه فیودال چه غریب و چه سرمایه دار از ستمی مساوی رنج می‌برند. او گونه‌های ستم ملی را در تاریخ معاصر افغانستان با نشر مقالاتش به نام‌های مستعار خاطر نشان می‌ساخت. سیاست‌مداری که عده‌ای او را حافظ هویت شان میدانند که به واسطه حکومت‌های قوم‌گرا جعل شده بود و مخالفان اندیشه‌های سیاسی اش او را ناسیونالیست تنگ نظر و بنیان‌گذار تیوری تجزیه افغانستان و ستمی می‌نامند.

ولی گذشت زمان نشان داد که محمد طاهر بدخشی ویژگی‌ها و مناسبات جامعه‌ای را که در آن می‌زیست پیشتر از همه شناخته بود. هشدارهای او مبنی

**گذشت زمان نشان داد که محمد طاهر بدخشی ویژگی‌ها و مناسبات جامعه‌ای را که در آن می‌زیست پیشتر از همه شناخته بود. هشدارهای او مبنی بر پیش‌گیری از جنگ‌هایی که ممکن است این مساله بر انگیزد از جانب رهبران حزب دموکراتیک خلق در آن زمان نادیده گرفته می‌شد هشدارهایی که پسانتر در جنگ‌های دهه هفتاد به طور فاجعه باری محقق شدند و هنوز هم این نزاع‌ها به گونه‌های متفاوت ادامه دارند.**

برپیش‌گیری از جنگ‌هایی که ممکن است این مساله بر انگیزد از جانب رهبران حزب دموکراتیک خلق در آن زمان نادیده گرفته می‌شد هشدارهایی که پسانتر در جنگ‌های دهه هفتاد به طور فاجعه باری محقق شدند و هنوز هم این نزاع‌ها به گونه‌های

# محمد طاهر بدخشی و نیاز بازخوانی تفکر ملی

مجیب مهرداد

متفاوت ادامه دارند.

«مساله ملی در حال حاضر به صورت صدای ضعیف به نظر می‌رسد اما این صدای ضعیف فردا به غرش سهمگین بدل خواهد شد» از (یادداشت‌های بدخشی) مفهوم «ستم» در تفکر سیاسی بدخشی ابعاد گسترده‌ای داشت، نخست این که او برخلاف دگماتیسم مسلط بر تفکر سیاسی زمانش طرفدار

متفاوت ادامه دارند.

هم‌راستا با این رویکردها بود که کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ را فاجعه خواند و از پیامدهای نا میمونش هشدار داد و هم به دست دژخیمان رژیم کمونیستی و وابسته به اتحاد شوروی وقت به شهادت رسید.

به نظر او یکی از مسایل اساسی افغانستان مساله انحصار قومی قدرت و اعمال سیاست‌های تبعیض آمیزی است که یکی از اقلیت‌های قومی بر سایر اقلیت‌های برادر روا می‌دارد. به نظر بدخشی اقلیت‌های تحت ستم چه دهقان و چه فیودال چه غریب و چه سرمایه دار از ستمی مساوی رنج می‌برند. او گونه‌های ستم ملی را در تاریخ معاصر افغانستان با نشر مقالاتش به نام‌های مستعار خاطر نشان می‌ساخت. سیاست‌مداری که عده‌ای او را حافظ هویت شان میدانند که به واسطه حکومت‌های قوم‌گرا جعل شده بود و مخالفان اندیشه‌های سیاسی اش او را ناسیونالیست تنگ نظر و بنیان‌گذار تیوری تجزیه افغانستان و ستمی می‌نامند.

ولی گذشت زمان نشان داد که محمد طاهر بدخشی ویژگی‌ها و مناسبات جامعه‌ای را که در آن می‌زیست پیشتر از همه شناخته بود. هشدارهای او مبنی بر پیش‌گیری از جنگ‌هایی که ممکن است این مساله بر انگیزد از جانب رهبران حزب دموکراتیک خلق در آن زمان نادیده گرفته می‌شد هشدارهایی که پسانتر در جنگ‌های دهه هفتاد به طور فاجعه باری محقق شدند و هنوز هم این نزاع‌ها به گونه‌های متفاوت ادامه دارند.

دموکراسی بود و انقلاب را به عنوان آخرین گزینه برای رفع دیکتاتوری جابر و رسیدن به سامانه‌های دموکراتیک پیشنهاد می‌کرد اگر ساده تر گفته شود انقلاب برای بدخشی وسیله بود نه هدف او در تمام گفته‌هایش به انتخابات و مشارکت سیاسی آزادانه مردم اشاره دارد. ستم ملی‌ای که بدخشی مطرح می‌کرد شامل عدم امکان دسترسی عادلانه اقوام در پروسه ایجاد حاکمیت ملی، دادن امتیازات ویژه در نظام عسکری و مالیاتی بر قومی خاص از جانب نظام‌های سیاسی زمان، توزیع زمین‌های مردم در شمال، مناطق مرکزی به مردمی که از جنوب و آن سوی مرزها می‌آمدند، استحاله هویت اقوام محکوم افغانستان در هویت یک قوم، اعمال سیاست‌های تبعیض آمیز زبانی در زمان شاه و تحمیل نشانه‌های هویتی قوم حاکم بر سایر اقوام افغانستان که شامل تغییر نام‌های محلات تاریخی افغانستان میشد. بدخشی بارها یاد کرده است که هیچ تفاوتی میان زحمت‌کشان برادران پشتون و سایر ملیت‌ها نیست او مشکل را در نخبه‌هایی میدانست که خواسته‌های عظمت طلبانه شان را وجهه قومی می‌دادند و میان مردمان اقوام برادر نفاق و دشمنی ایجاد می‌کردند بر همین پایه است که با زعیمان ملی پشتون‌ها چون خان عبدالغفار خان پیوند‌های عمیق دوستی داشت. بدخشی ایجاد جبهه متحد و دموکراتیک ملی برای حل معضلات بی‌شمار افغانستان را در سرخط برنامه سیاسی اش قرار داد تا به تدریج امکان ایجاد یک حزب سیاسی فراگیر فراهم گردد. امروز دانشمندان علوم اجتماعی به این باورند که

ظهور و استقرار دموکراسی در یک کشور قبل از همه نیازمند وفاق و یکپارچگی ملی است. آن‌ها تاکید می‌کنند که در کشور‌های در حال گذار منازعاتی می‌توانند به واسطه دموکراسی حل گردند که فراتر از اختلافات هویتی باشند. تقاضای جدایی طلبانه و عدم وفاداری به هویت ملی روند دموکراتیزاسیون را به کندی مواجه می‌کنند. شکاف



های هویتی باعث تشدید اختلافات و جلوگیری از سازش و مصالحه در میان گروه‌های متکثر اجتماعی می‌گردد. به ویژه بر همین پایه است که تلاش نیم قرن روشنفکران افغانستان برای استقرار سامانه‌های دموکراتیک بی‌ثمر بوده است. تجربه تاریخی به ما نشان داد که از چپ‌ترین سیاست‌مداران تا راست‌ترین شان نتوانستند بر انگیزه‌های قومی در کنش‌های سیاسی شان غلبه حاصل کنند و این مارا ملزم می‌سازد تا یک بار دیگر تفکر سیاسی بدخشی را بازخوانی کنیم و روی یکی از جنجال‌های اساسی کشور مان بیشتر درنگ کنیم زیرا رسیدن به دولت ملی و حتا احزاب ملی بدون حل اساسی مساله ملی امکان پذیر نمی‌نماید.

بدون شک قرارداد‌هایی می‌توانند مورد اعتبار باشند که محصول یک اجماع سیاسی و اجتماعی باشند و پایه‌های دموکراسی از رهگذر همین عدم اجماع روی مسایل مهم ملی در افغانستان می‌لرزد. ما باید به جای آنکه از مسایل اساسی جامعه مان چشم پوشی کنیم با آن‌ها شجاعانه رو به رو شویم و برای گذار از بحران‌هایی که پایان نمی‌یابند راه‌های حل اساسی بجویم. به راستی چرا هر سیستم سیاسی‌ای به شمول دموکراسی نمی‌تواند موجبات وفاق ملی را در کشور ما فراهم کند؟ بدخشی و یارانش برای پاسخ دادن به همین پرسش جان‌هایشان را باختند. «انسان چون که یک حیوان اجتماعی است، غریزه غیر خودخواهی دارد و نظر به این انگیزه طبیعی در سویه مدنی، انوار گرم محبت را متوجه دیگر هم نوغان می‌سازد» از یادداشت‌های بدخشی

# نیلسون ماندلا چهره ۵۰۰...

حبيب نكيسا

يکي از چهار نفری که در جهان در شکل گیری قرن بیستم و اوایل قرن بیست و یکم، نقش منحصر به فرد ایفا کرده است، شناخته می شود. «ماندلا» با تمام ویژگی های یک انسان مافوق خود را به نمایش گذاشته است، او با همه خصوصیات یک انسان، همچون اسطوره ای در میان ما، خودنمایی می کند. او کشوری را از تبعیض خشن رهاوند و کمک کرد که سیاه و سفید، سرکوب شده و سرکوب گر باهم متحد



شوند، آن هم به روشی که کسی تا حالا نتوانسته بود آن را انجام دهد. او آپارتاید را برانداخت و آفریقای جنوبی را عاری از مسائل نژادی ساخت. ماندلا به عنوان یک سیاستمدار مصلحت گرا بود، که دنیا را دارای بی نهایت نکات ریز و جزئی ولی مهم می دید. چون همه چیز را با شرایط زنده گی اش وفق می داد. او به عنوان مردی سیاه پوست در شرایط دشوار نژاد پرستی و تبعیض در رژیم آپارتاید به سر برده بود و هر روز با پرسش های اخلاقی بسیار سختی مواجه بوده است. من به عنوان فردی که در

**ماندلا با بزرگ منشی و آزادی کوشید تا با فراهم آوردن حداکثر همدلی و مشارکت، راه دشوار آزادی را آن چنان شایسته و به وجه احسن طی و در ابعاد جدیدتری تعریف کند. در تاریخ جهان، شخصیت هایی چون ماندلا به تعداد انگشت شمار اند و از همین روست که او به عنوان یکی از چهار نفری که در جهان در شکل گیری قرن بیستم و اوایل قرن بیست و یکم، نقش منحصر به فرد ایفا کرده است، شناخته می شود. «ماندلا» با تمام ویژگی های یک انسان مافوق خود را به نمایش گذاشته است، او با همه خصوصیات یک انسان، همچون اسطوره ای در میان ما، خودنمایی می کند. او کشوری را از تبعیض خشن رهاوند و کمک کرد که سیاه و سفید، سرکوب شده و سرکوب گر باهم متحد شوند، آن هم به روشی که کسی تا حالا نتوانسته بود آن را انجام دهد. او آپارتاید را برانداخت و آفریقای جنوبی را عاری از مسائل نژادی ساخت**

افغانستان زنده گی می کنم خیلی متاثر هستم از وفات این اسطوره عصرها، اما آنچه برایم دردناک تر است این است که: در سرزمین ما هیچ کس به مرگ طبیعی اش نمی میرد، در میانه راه ناپدید می شود و هیچ کس حتما در موردش قضاوت نمی کند. برتری طلبی شاید در اکثر کشورهای جهان وجود داشته باشد اما به وسیله دانش، تخصص و اجرایی کارهای فوق العاده موثر با این پدیده برخورد میشود

# لویه جرگه مشورتی و تصامیم غیر عملی

سیفالدین سیحون

افغانستان کشوری است که مؤلفه های معاصر دولت داری و نظام سازی مدرن را تجربه نموده، قرائت های پیش مدرن و دیدگاه های سنتی و عرفی با رویکرد های مصلحتی، گفتمان مسلط حاکمیت سیاسی را احتوا می کند. کوشش نا منسجم و مقطعی روشنگران در فضای نسبتاً باز دوره های کوتاه، برای سمت دهی مدنی رویدادهای کلان نیز بی ثمر بوده، پیامد هر دو گونه سیاسی، بازگشت تدریجی به روابط و مناسبات دیرینه و مسلط اقتصادی اجتماعی جامعه بدوی را در پی داشته است.

جازدگی و عقبگرد در برخورد با موج تغییرات و تحولات جاری به جبر مسلط اجتماعی ورکود



تاریخی مبدل شده و سعی یک سده از روشنگران کشور برای برپایی سامانه های مدنی، در تقابل و جدال بین سنت و مدرنیته به سلطه عقبگرایی توجیه گرایانه کنونی مبدل شده است. در شرایط کنونی نیز با توجه به ذهنیت مسلط عقبگرایانه، گذار از چالش های سیاسی با وجود نهاد های شکلی قانونمند، از مجاری غیر دموکراتیک صورت می گیرد. تصامیم بزرگ سیاسی از مجاری عرفی با قرائت های پیش مدرن مطرح می گردد. ناتوانی در درک مفاهیم محتوایی، عامل بی توجهی ویسی برنامه گری برای برپایی موسسات و نهاد های

(مصونیت حقوقی سربازان امریکایی) نیز مورد پذیرش یا رد نهاد های قانونمند قرار می گرفت، ولی به شکل دراماتیک مسائل فرعی دیگر مانند « صلح یکشنبه»، « انتخابات شفاف توسط عمال خارجی»، « عدم بی گیری و تعقیب هراس افکنان، خارجی ستیزی، برای قهرمان نمایی ساده پندارانه مطرح شد. جالب تر آن که فیصله ها و مشوره های لویه جرگه، شخصیت های حقیقی و نهاد های اجتماعی نیز مورد بی مهری قرار گرفت و یک باردیگر دپلوماسی افغانستان را در تقابل با بحران ها به نمایش در آورد.

## چالش های فرا روی...

پرویز کامروز

نموده و بعدا امکانات و ظرفیت های موجود را - هر چند اگر بسیار کم باشد - برآورد کنند. در قدم دوم، با توجه به این دو، برنامه یی جامع و مانع را برای رسیدن به آرزوها و آرمان های خود طراحی کنند. این برنامه باید به گونه یی تنظیم شود که تمام داشته ها و نداشته ها را مد نظر داشته و هر مشکل احتمالی را پیش بینی کرده باشد. بدون شک هیچ جوانی خالی از استعداد و توانایی نیست؛ اما برای رشد و شکوفایی این استعدادها، باید بدان ها اهمیت داد؛ مثال کسی که در نویسندگی استعداد ذاتی دارد، تا با پشت کار و تمرین به این استعداد خود نپردازد، هیچ گاه نمی تواند یک نویسنده ای خوب

و موثر از آب در آید. از این رو باید جوانان خود را کمال تابع برنامه ساخته و در اجرای آن، دقیق و منظم عمل کنند. میزان موفقیت هر جوان، بسته به شناخت دقیق او از خود و توانایی ها و هدف و مسیر راهش است. هر قدر که جوان در تعیین این موارد دقیق عمل کرده باشد، به همان اندازه نیز از موفقیت بیشتری برخوردار خواهد شد. بدین ترتیب، جوانان می توانند صرف نظر از مشکلات و موانع که در جامعه برای آن ها وجود دارد و بی توجهی که از سوی مسولین نسبت به آن ها و سرنوشت شان انجام داده اند، خود دست به کار شده و به سوی یک آینده ی پر سعادت گام بردارند.

# نگاهی به انتخابات ۱۳۹۲

■ نکیس

مستقیم، آزاد، سری و بدون تقلب مسأله تأمین امنیت برای کاندیدها، نمایندگان آنها در مراکز رای دهی، ناظران مستقل و رای دهندگان در مجموع مراکز رای دهی نهایت تأثیر گذار می باشد، که اگر به آن به شکل درست رسیدگی صورت نگیرد، از دو جهت می تواند پروسه انتخابات را برهم زند:

یکی، از جانب مخالفان مسلح دولت، که در اکثر قریه ها تسلط دارند. چنانچه در همچو قریه ها پروسه ثبت نام رای دهندگان در حد انتظار تکمیل نگردیده است. حتی در برخی قریه ها پروسه ثبت نام اصلا صورت نگرفته است و افراد واجد شرایط رای دهی از بدست آوردن کارت شناسایی محروم گردیده اند. مخالفان می توانند آنهایی را، که در قریه های تحت تسلط شان زنده گی می کنند و کارت شناسایی بدست آورده اند، با اجبار از شرکت در پروسه انتخابات مانع شوند، یا کسانی را که به پای صندوق ها می روند، بعد سبب آزار و مجازات آن ها شوند. بدین معنی که مخالفین مسلح دولت از هر امکان ( حمله های انتحاری، مین گذاری، حمله های راکتی، تهدید رای دهندگان ) برای برهم زدن و اخلاص پروسه انتخابات برای نشان دادن قدرت و توان نظامی خود استفاده خواهند کرد.

دیگری، موجودیت افراد زورمند و مسلح در ساحات که تحت تسلط دولت قرار دارند، می توانند پروسه انتخابات را با تهدید به نفع کاندید خویش بر گردانند. در هر دو حالت، تأمین امنیت مراکز رای دهی از لحاظ سیاسی و مشارکت سراسری از اهمیت فوق العاده برخوردار است. در این راستا، مخالفین مسلح دولت بر اخلاص و کاهش مشارکت همه گانی تأثیر گذار می باشند. ولی اگر از مداخله افراد زورمند و افراد مسلح تحت امر آن ها جلوگیری به موقع صورت نگیرد، بر شفافیت و عادلانه بودن انتخابات تأثیر نهایت منفی خواهد گذاشت.

به اساس گزارش کمیسیون مستقل انتخابات، یکی از چالش های دیگر، خرید و فروش کارت های رای دهی می باشد. زورمندان و افراد مسلح تحت امر آنان و سران قومی، رای دهندگان را تحت فشار قرار می دهند تا کارت های خود را به آن ها بفروشند و به نامزد مورد نظر شان رای بدهند، که اگر تدابیر به موقع برای جلوگیری از این کار روی دست گرفته نشود، خواهی نخواهی شفافیت و عادلانه بودن انتخابات را زیر سوال می برد.

به همان اندازه که تبلیغ از طریق وسایل اطلاعات

جوانان که کمیت قابل ملاحظه (بیشتر از ۶۰ در صد) رای دهندگان کشور ما را تشکیل می دهند، اگر از گرایش های قومی، ستمی، زبانی، محلی و مذهبی دوری جویند و با دقت کامل برنامه های کاندیدها را تعقیب نمایند و به برنامه نامزدهای بدهند، نقش تعیین کننده را در انتخابات آینده بازی خواهند کرد، در غیر آن امید مردم افغانستان که به آرای جوانان چشم دوخته اند، نقش بر آب خواهد گردید جنگ چند دهه در کشور ما، این زمینه را برای

خواهد گرفت و انتخابات با تخلفات گسترده تدویر خواهد گردید.

بخاطر عادلانه شدن رقابت ها و مبارزات انتخاباتی بین کاندیدها، که رای دهندگان بتوانند، برنامه های آن ها را با دقت تعقیب نمایند و با در نظر داشت برنامه های شان، کاندیدای مطلوب را شناسایی نمایند، مساعد ساختن زمینه های مساویانه برای هر کاندیدا در مبارزه انتخاباتی می باشد، تا کاندیدها بتوانند با استفاده از این فرصت، برنامه های خود را به سمع مردم برسانند

های که از آن تذکر به عمل آمد، نحوه چگونگی برخورد کمیسیون مستقل انتخابات در رابطه با بیطرفی اش و در رابطه با مداخله و عدم مداخله حکومت در پروسه انتخابات به نفع کاندید مشخص، نیز یکی از مسایل بسیار جدی می باشد، که می تواند سرنوشت شفافیت انتخابات را رقم زند. با وجود این که تعهدات به عدم مداخله حکومت و بیطرفی کمیسیون در پروسه انتخابات داده شده است، اما ترس مردم از این که در دو انتخابات قبلی همچو



وعده ها هیچ گاه جامه عمل نپوشیده، به جای خود باقی مانده و از این ناحیه در تشویش اند. بخصوص زمانی که کمیسیون مستقل انتخابات، «فهرست نهایی نامزدها را که در بر گه های رای دهی حفظ خواهد شد، چنان اعلام کرد که هیچ یکی از اصل های قبول شده (به ترتیب الفبا، یا به اساس سن و غیره) در نظر گرفته نشده است»، نگرانی های همیشگی مردم، نهادهای مدنی و دیگر نهادها را در مورد شفافیت انتخابات از جهت مداخله حکومت و کمیسیون مستقل بر جای خود باقی گذاشته است.

با وجود این همه مشکلات فرا روی انتخابات، اگر قشر جوانان که کمیت قابل ملاحظه رای دهندگان واجد شرایط را تشکیل می دهند، احزاب سیاسی عدالت خواه، تحصیل کرده ها و بخصوص روشنفکران به برنامه کاندید رای بدهند، به برنامه کاندیدی که امیدی برای تأمین صلح، رفع بحران کنونی، تطبیق قوانین، از بین بردن فساد اداری، نابودی کشت خشخاش و غیره در آن دیده شود، شاید نتیجه انتخابات حداقل نشانه بی از مردم سالاری در کشور ما گردد.

به هر صورت، ما شاهد تدویر انتخابات ۱۶ حمل ۱۳۹۳ برای کرسی ریاست جمهوری، معاونین اش و اعضای شوراهای ولایتی خواهیم بود. اما دیده شود که رئیس جمهور آینده افغانستان در اثر خواست آقای جهان، که کلاه پیروزی را بالای سر کسی می گذارد، یا در نتیجه تقلب و یا هم از تدویر انتخابات شفاف حداقل برگزیده خواهد شد یا خیر؟

و از این طریق بتوانند حمایت رای دهندگان را به برنامه خود جلب نمایند. اگر عدالت طبق طرز العمل های تنظیم شده در این مورد جدی گرفته نشود، تخلفات گسترده از جانب زورداران صورت خواهد گرفت

گرچه شهروندان زیاد در شهرهای بزرگ و کوچک و مراکز واحدهای اداری زندگی می نمایند، اما عدم شرکت کمیت قابل ملاحظه رای دهندگان واجد شرایط به اساس تسلط مخالفین مسلح در اکثر قریه ها، محرومیت اکثر کسانی که در قریه ها زندگی میکنند از نعمت سواد، تسلط روحیه رواج های مردسالارانه بالای زنان در این محل ها، عدم آگاهی اکثر مردم در روستاها از هدف و مفاد انتخابات، وضع نامساعد اقلیمی برخی مناطق، سبب خواهد گردید که فیصدی شرکت کنندگان در انتخابات به مقایسه رقم که کارت های شناسایی بدست آورده اند، در حد پائین باشد و کمیت قابل ملاحظه شهروندان، بخصوص زنان از حق انتخاب کاندید دلخواه خود محروم گردند.

در ماه حمل، وضع جوی بعضی مناطق افغانستان نهایت خراب می باشد. اکثر مناطق کوهستانی و سردسیر در این ماه در یخبندان قرار می داشته باشند و شرکت مردم آن مناطق در روند انتخابات دشوار حتی ناممکن می باشد، که به این اساس یک کمیت قابل ملاحظه رای دهندگان از حق رفتن به پای صندوق های رای دهی محروم خواهند گردید. هر چند برگزاری انتخابات شفاف از جمله آرزوی همه مردم افغانستان است، اما با موجودیت چالش

کشورهای همسایه، منطقوی و بین المللی (بخصوص پاکستان، ایران و امریکا) مساعد ساخته تا در داخل افغانستان بالای گروه ها و افراد سرمایه گذاری سیاسی نمایند. این کشورها تلاش خواهند ورزید تا

**موجودیت افراد زورمند و مسلح در ساحات که تحت تسلط دولت قرار دارند، می توانند پروسه انتخابات را با تهدید به نفع کاندید خویش بر گردانند. در هر دو حالت، تأمین امنیت مراکز رای دهی از لحاظ سیاسی و مشارکت سراسری از اهمیت فوق العاده برخوردار است. در این راستا، مخالفین مسلح دولت بر اخلاص و کاهش مشارکت همه گانی تأثیر گذار می باشند. ولی اگر از مداخله افراد زورمند و افراد مسلح تحت امر آن ها جلوگیری به موقع صورت نگیرد، بر شفافیت و عادلانه بودن انتخابات تأثیر نهایت منفی خواهد گذاشت.**

برای نامزد دلخواه خود کمک مالی و افراد یابی نمایند، که این خود یک مشکل بسیار جدی دیگری است، که بالای شفافیت انتخابات و عادلانه بودن آن تأثیر و نقش تعیین کننده دارد.

اگر کمیسیون مستقل انتخابات و نهادهای ذیدخل بر منابع مالی و مصارف کاندیدهای انتخابات کنترل و نظارت نداشته باشند و طبق شرایط وضع شده، منابع مالی آنها را مشخص نسازند، خواهی نخواهی تقلب در انتخابات هم چون دو انتخابات قبلی صورت

جمعی در جهت شرکت کسانی که واجد شرایط رای دهی (مشارکت مردم در انتخابات) هستند، بر پروسه انتخابات تأثیر مثبت دارد، تبلیغ سوء از جانب مخالفین دولت و مخالفین انتخابات نیز تأثیر منفی دارد. اما اگر از جانب افراد خودبین تبلیغ در جهت گرایش های قومی، ستمی، زبانی، محلی و مذهبی برای جلب رای رای دهندگان صورت گیرد، علاوه بر تأثیر منفی بالای نتیجه انتخابات، برای وحدت ملی نیز از همه خطرناکتر می باشد.

# بررسی چالشهای تطبیق عدالت انتقالی در افغانستان

ابراهیم داریوش / بخش نخست

## چکیده

در یک قرن اخیر (قرن بیستم) تقریباً تمام کشورهای که درگیر جنگ، استبداد داخلی و نقض‌های گسترده حقوق بشر بوده‌اند، برای رسیدن به صلح پایدار، تحکیم دموکراسی و ترمیم پیامدهای زیانبار جنگ پروسه‌ای عدالت انتقالی را به اشکال مختلف تجربه کرده‌اند؛ ولی در افغانستان موضوع عدالت انتقالی با روی کار آمدن اداره موقت تطبیق عدالت به یکی از خواست‌های مردم و مسئولیت‌های دولت تبدیل شد. اما متأسفانه موانع زیادی فرا راه تطبیق عدالت ایجاد شد که باعث به حاشیه راندن این مبحث از دستور کار دولت گردید. از یک سو قانون رسمی که اجرای عدالت را ضمانت کند و وجود ندارد و از سوی دیگر میزان بالای حضور جنایت کاران در دستگاه‌های دولتی و تصویب قانون تحت عنوان منشور مصالحه ملی که برای مجرمین تبدیل به یک ابزار دفاعی گشته است، عدم آگاهی مردم به شکل درست از عدالت انتقالی، تناقض فرهنگ بومی مردم افغانستان و مشکلات اقتصادی اجتماعی موجود باعث گشته‌اند که عدالت انتقالی در حوزه‌های مختلف به چالش کشیده شود.

## مقدمه

بدون شک طی دهه‌های اخیر که کشور درگیر جنگ‌های طولانی بوده است. میلیونها کشته، آواره، معلول، یتیم و بی سرپناه برجای مانده و از حیث اقتصادی زیربناها و مجراهای تولیدی موجود به شکل کلی صدمه دیده است؛ به شکلی که افغانستان از جمله فقیرترین کشورها محسوب می‌شود. چنانچه بخش عمده جمعیت این کشور زیر خط فقر زندگی می‌کنند. جنگ سبب نابودی زیربنای اقتصادی، از هم پاشیدن روند رشد اقتصادی و اجتماعی در سطح گسترده‌ای از جامعه می‌گردد. مشکلات و سبب اجتماعی و اقتصادی، مشکلات توان‌بخشی، آشفتنگی‌های جمعیتی و نزول سطح و کیفیت زندگی به سبب کمبودهای فراوان از آثار زیانبار جنگ محسوب می‌گردد که رفع آن‌ها نیاز به یک برنامه ریزی جامع و مانع دارد؛ ضرورت بازسازی و نوسازی اجتماعی - اقتصادی از جمله برنامه‌های پس از خاتمه جنگ محسوب می‌گردد، تا در پناه آن روش‌ها و برنامه‌ها، جامعه و حیات اجتماعی رونق دوباره بخود بگیرد (ادیبی سده، ۱۳۸۱: ۸۹).

از دیگر پیامدهای جنگ و نزاع در هر جامعه‌ای، آسیب پذیری یا شکنندگی اجتماعی است که به شدت خاطر جمعیت افراد را خدشه دار می‌سازد و ذهن تک تک افراد جامعه را رنگین می‌نماید خاطر جمعیت را زخمی می‌سازد. انسان‌ها از طریق همین خاطر جمعیت هویت خودشان را کسب می‌کنند، و با زمان ارتباط برقرار می‌سازند. یا به عبارتی عمق زمان را می‌فهمند، و گذشته و حال و آینده خود را پیوند می‌زنند (ریکور، ۱۳۷۳: ۵۹-۴۷). برای کنار آمدن با خاطرات تحقیر آمیز شیوه

اساسی همانا کشیدن سرمشق آن حادثه و به خاطر سپردن آن است بخاطری که سرمشق همیشه توجه به آینده دارد. بنابراین به جای آن که بگذاریم آسیب‌های ناشی از زخم‌های گذشته ما را به طور مدام به طرف گذشته بکشانند، سرمشقی آن حوادث می‌تواند ما را به سوی آینده، به سوی عدالت راهنما باشند. ما تنها ممکن است از یک طریق بتوانیم از تکرار حوادث گذشته جلوگیری کنیم و آن زمانی است که بتوانیم از قدرت عدالت برای عادل بودن در مورد نه تنها مظلومین، بلکه در مورد برندگان کمک بگیریم، بنابراین مسئولیتی که بر شانه‌های ما است در واقع برگرداندن نگاه



خاطرات از گذشته به طرف آینده است. مهم‌ترین مسئله‌ای که ضرورت پیاده ساختن عدالت انتقالی را ایجاب می‌نماید، توجه، غم‌گساری، اعاده حیثیت و جبران خساراتی است که جامعه از قربانیان و بازماندگان ایشان به عمل می‌آورد. از ماه اپریل سال ۱۹۷۸ تا سال ۲۰۰۱ میلادی مردم تقریباً سه نوع رژیم سیاسی را تجربه کرده‌اند. هم رژیم‌های متذکره و هم مخالفان مسلح آن‌ها با توجه به طرز تلقی‌شان از انسان، جامعه و سیاست؛ و بنا به امکانات دولتی و یا غیر دولتی‌شان، در مورد بخش‌های مختلف جامعه افغانستان مرتکب جنایات ضد بشری و جرایم جنگی شده‌اند.

از همین جاست که بخاطر استحکام صلح دوباره، عدالت و اقامه نظام دموکراسی نیاز مبرم احساس می‌شود؛ بی عدالتی که در تاریخ در جریان جنگ‌ها به میان آمده است، باید ارزیابی شود و به مثابه میراث جنگ که برای آینده درخشان مردم ناگوار شمرده می‌شود، تقبیح و راه حل و فصل جستجو شود. برنامه‌ای که به این مسایل رسیدگی می‌کند عدالت انتقالی است. بنابراین از اهداف اساسی تطبیق عدالت انتقالی نهادینه ساختن فرهنگ پاسخ‌گویی، مسئولیت‌پذیری و احترام به حقوق بشر است که در دوران جنگ و استبداد به شکل اساسی صدمه دیده‌اند. در رساله‌ای تحت نام «رهیافت سازمان ملل متحد به عدالت انتقالی» دبیر کل سازمان ملل متحد از این مفهوم چنین تعریف کرده است. گستره کاملی از فرایندها

عمل عدالت انتقالی می‌گردد، پرداخته نشده است. عدالت جزایی که بخش مهم عدالت انتقالی است از نظر قانونی به چالش مواجه است به این معنی که هیچ ضمانت قانونی در قوانین داخلی افغانستان به شکل صریح وجود ندارد. ولی از آن جهت که قانون اساسی افغانستان به رعایت اسناد بین‌المللی تأکید می‌کند، بر مبنای این اسناد جرایم یاد شده در بررسی‌شان در سطح کشوری نیاز به یک میکانیزم ملی و قانونی وجود دارد. متأسفانه ما هیچ قانونی نداریم که به چگونگی رسیدگی به قربانیان جنگ‌های داخلی، بپردازد. و در قوانینی که به منظور اصلاحات نظام اداری تازه به تصویب رسیده است، موادی که اهداف عدالت انتقالی را دنبال کند نمی‌باشد. سایر قوانین افغانستان نیز در مورد مکلفیت‌های مشخص دولت در رابطه به روشن کردن حقایق گذشته و فراهم کردن اطلاعات واقعی پیرامون جنایات و خشونت‌های اعمال شده در جامعه برای شهروندان و به خصوص قربانیان پرداخته‌اند (سرامد و همکاران، ۱۳۹۰: ۱۵۸-۱۵۷). از همین جهت است که صدای قربانیان و نهادهای مدنی برای رسیدگی به قربانیان هرگز جدی گرفته نشده است.

مشکل مهم دیگری که از لحاظ قانونی فراراه تطبیق عدالت انتقالی وجود دارد، ابهام و تعارضاتی هست که در متن قانون اساسی وجود دارد. در ماده سوم قانون اساسی افغانستان آمده است که «در افغانستان هیچ قانونی نمی‌تواند مخالف معتقدات و احکام دین مقدس اسلام باشد». عدم داشتن تعریف مشخص از معتقدات و احکام دین اسلام امکان سوء استفاده از طرف گروه‌های مذهبی افراطی را مساعد می‌سازد که جنایات‌شان را به نام احکام اسلامی توجیه نمایند. بند یک ماده هفتم قانون اساسی تصریح می‌کند «دولت منشور ملل متحد، معاهدات بین‌الدول، میثاق‌های بین‌المللی ای که افغانستان به آن‌ها ملحق شده است و اعلامیه جهانی حقوق بشر را رعایت کند». در این صورت اگر تعریف دقیق‌تری از ماده سوم نگردد تفسیر بنیاد گرایانه از آن می‌تواند با بند اول ماده هفتم در تعارض واقع شود. از جانب دیگر شورای ملی افغانستان به تاریخ ۱۳۸۷/۰۲/۱۶ مصوبه‌ای را تحت عنوان «منشور مصالحه ملی، عفو عمومی و ثبات ملی» که دارای شش ماده است به تصویب رسانید. به اساس حکم مواد این قانون تمامی جناح‌های درگیر مورد عفو عمومی قرار گرفته و مورد تعقیب عدلی و قضایی قرار نمی‌گیرند. قانون عفو با ماده (۷) «قانون اساسی مغایر است، زیرا این ماده رعایت موازین بین‌المللی، از جمله موازین اساسنامه روم، دادگاه بین‌المللی جزایی، میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی بین‌المللی و حقوق عرفی بین‌المللی که پاسخ‌گویی برای جنایات جنگی و جنایات‌های علیه بشریت را الزامی می‌کنند را، الزام آور می‌سازد و عفو کامل برای نقض فاحش حقوق بین‌المللی حقوق بشر و حقوق بشر دوستانه بر اساس حقوق بین‌المللی مجاز نیست (رستمخانی، ۱۳۹۱: ۵۹-۵۸). و بدین گونه یک مانع قانونی در برابر عدالت انتقالی ایجاد گردید. تصویب این قانون بخاطر معافیت از پیگرد جنایت کاران که در ساختار قدرت حضور گسترده دارند، برای بقای‌شان در قدرت صورت گرفت. این سند از یک سو موجب ترویج فرهنگ معافیت و مسئولیت ناپذیری را در جامعه نهادینه ساخته و مانع بزرگی فراراه عدالت انتقالی ایجاد کرده است.

کار آمدن اداره موقت کمیسیون مستقل حقوق بشر تأسیس شد. که از جانب ریس جمهور کمیسیون موظف به بررسی جنایات صورت گرفته در سه دهه گذشته گردید، ولی مدام پروسه عدالت انتقالی به چالش کشیده شده است. از یک سو ادامه نا امنی‌ها، از سوی دیگر حضور مجرمین جنگی در سیاست‌گذاری‌های دولتی، از جانب دیگر ترویج بی‌رویه‌ی فرهنگ معافیت از سوی خود جنایت کاران، عدالت انتقالی را در سطوح مختلف به چالش کشیده است.

بصورت کلی موانع عدالت انتقالی را می‌شود در پنج حوزه به بررسی گرفت:

۱. موانع قانونی.

در جوامع مدرن بنابر اصل دموکراتیک تمام اعمال دولت و سایر ارگان‌های اجتماعی مشروعیت‌شان را از قانون می‌گیرند و قانون حقوق همه شهروندان را تعریف و محافظت می‌نماید. بنابراین دولت و سایر نهادهای جامعه باید بر اساس قانون وضع شده عمل نمایند؛ و برای اعمال خود جواز قانونی داشته باشند؛ در مورد تطبیق عدالت انتقالی نیز باید کاری که صورت می‌گیرد و یا هر از گامی که برداشته می‌شود، در قدم نخست باید اساس قانونی داشته باشد تا با توجه به آن دولت ملزم به اجرای عدالت انتقالی گردد.

از آن‌جای که در قوانین نافذ کشور بطور مشخص به جرایمی مانند جنایت علیه بشریت، جرایم جنگی، و نسل‌کشی که مربوط به ساحه

# حکومت فعلی و مساله ی اقوام

■ فرزام اکبری

وتمدن آن نیز رنگارنگ است که سال‌های متمادی به همت تبارهای مختلف شکل گرفته است . اما زمانی که به دوران معاصر نزدیک می شویم،

افغانستان از معدود کشورهای نیست که در آن تنوع قومی وجود دارد؛ اما در زمهری کشورهای است که چند پارچه گی و گوناگونی تباری و زبانی هرازگاهی باعث بحران سیاسی و اجتماعی می گردد. اینکه که چرا این سرزمین هنوز نتوانسته است در یک روند دموکراتیک با این بحران کنار بیاید و به مامول وحدت واقعی ملی برسد، بحث است کلان که پرداختن به آن را به فرصت و زمان دیگر واگذار می کنیم. اکنون به صورت اجمال به کند و کاو این مساله و برخورد ناشیانه ی حکومت‌ها به آن می پردازیم .

مهم ترین پرسش که در ذهن خطور می کند، این است که چرا هنوز مساله ی ملی یک چالش مهم تلقی می گردد و راه حلی منطقی برای این معضل چی است؟ و چرا هنوز این معضل سد راه فرایند ملت سازی است و کدام راه حل می تواند عبور از این جنجال تاریخی را تسهیل کند؟!

در جغرافیای کنونی افغانستان که روزگاری به نام های آریانا و خراسان یاد می گردید، با همین تنوع قومی و رنگارنگی نژادی و فرهنگی مردمان این سرزمین به خلق بهترین آثار فرهنگی و تمدنی دست یازیده و میراث گرانسنگ را برای نسل های بعدی به یادگار گذاشته اند، دلیل آنچه این اتحاد معنا دار را ضمانت می کرد، همانا نگاه فراقومی زمام دارانی بود که تنها به استعداد و توانای های انسانی باور و احترام داشتند و هرگز یکی را کهنتر و دیگری مهتر نمی پنداشتند و به معرفی نمی گرفتند.

این سرزمین در واقع بخشی از یک خوزه ی بزرگ تمدنی است، برای همین است که میراث فرهنگ

شود؛ شاید بتوان بخشی از این نفاق و سوء تفاهم‌ها را به استعمار ربط داد، چون استعمار برای اینکه بتواند به چپاول دارای‌های مردم بدون درد سر ادامه دهد، به پاشیدن بزر تفوق طلبی و نفاق کوشش کرد و موفق هم شد، و توانست با این کار به شکوه و جلال فرهنگی و تمدنی ما پایان دهد و راه سلطه و چپاول را برای خود و دست نشانده های خویش هموار ساخت.

وقتی مردم‌های تحت رنج استعمار به پا خاستند، تا حدودی فضای بی اعتمادی رخت بست و یکبار دیگر حس برادری و بودن در کنار هم را زنده ساخت. که باعث یک پارچه گی و سهم ملیت‌های دیگر در تقسیم قدرت گردید، ثمره آن تاسیس یک دولت تاحدودی مدرن و ملی بود. اما دیری نپا یید و



تمام امیدها به پاس مبدل گردید، زورگوی و تفوق طلبی قومی جای همیاری و همکاری را گرفت، این

دیگر یک پارچه گی ملی رنگ می باز و تزیق حس تفوق طلبی باعث تقلیل یک پارچه گی میان اقوام می

سیاست ناپسند استعماری با جعل تاریخ و ساختن کاذبانه «هویت ملی» شکل گرفت که پیامد محتوم آن نفاق قومی و شمشیر کشیدن بروی هم بود؛ که جنگ‌های دهه ی هفتاد خورشیدی نشانه ی بارز آن می باشد. تکرار تاریخ و درس نگرفتن از تجربیات آن از ویژگی های زمام داران و اهل سیاست در این سرزمین است. متأسفانه به جای اندرزگیری و یافتن راه معقول بخاطر عبور از بحران قومی و رسیدن به آروزی یک ملت واحد به تفنن پناه می برند و توطیه چینی میکنند. حکومت کنونی که می توانست با درس آموزی از تاریخ، به التیام تمام جراحات درناک گذشته پردازد، و سرنوشت جدیدی را برای مردم ما رقم بزند، با تغییر درماتیک سیاسی و شریک سازی عناصری از اقوام و گروه های اتنیکی، با تظاهر سالوسانه به وحدت و مشارکت ملی، همان سیاست کهنه و ریاکارانه قدیمی را احیا کردند، شریک سازی نخبه گان قومی در ساختار اقتصادی نه سیاسی. قدرت تنها به صورت مقطعی ممکن است مطالبات حقوقی و سیاسی مردم را دچار رکود و تقلیل کند؛ اما با توجه به سرعت اطلاعات و آگاهی گروه های قومی از این ترفند، که به یاری تکنولوژی مدرن بوجود آمده، دوباره خواست‌ها و آرزوهای عدالت خواهانه را به مهم ترین شعار و نیاز مبارزاتی زمان تبدیل خواهد کرد.

در جهان معاصر، حکومت‌ها دیگر مثل گذشته به سیاست همسان سازی قومی و زبانی تلاش نمی کنند، چون تنوع قومی دیگر مشکل تلقی نمی شود، بلکه اعمال سیاست های قوم گرایانه است که باعث ایجاد مشکل می شوند، و اگر این ذهنیات قوم گرایانه نفی شوند، دیگر مشکلی نخواهد ماند. در جهان امروز جریانات دموکراتیک و برابری خواه، کوشش می کنند با ترویج فرهنگ مدارا و تحقق حقوق شهروندی، زمینه ی زیست مسالمت آمیز را مساعد سازند، فراهم سازی زمینه های زیست دموکراتیک برای همه ی اقوام، می تواند برابری و برادری را به یک فرهنگ عام و همه پسند تبدیل کند و این راه است که ما به عنوان گزینه ی معقول رسیدن به مامول وحدت ملی واقعی باورمندیم.

## صلح و امنیت ضرورت حیاتی ما

■ هدایت الله فرهمند

دولتی و غیر دولتی هنوز بر بخش بزرگ جامعه ما حاکم اند و همه روزه انواع جنایات صورت میگیرد بدون آن که تشویش از مجازات وجود داشته باشد. این مشکل نیز به همان اندازه برای مردم ما مهم است که ختم جنگ با مخالفین مسلح.

مبتنی بر مطالب کوتاهی که اشاره گردید، وظایف و مکلفیت های خاصی در برابر ما نیز قرار دارد. ما به عنوان نیروی بالنده این کشور و به عنوان نیروی اجتماعی که به حق آینده این کشور به آن تعلق دارد به هیچ وجه نمی توانیم و نه باید در برابر آن چه که در کشور ما جریان دارد و به حیات هر یک ما اثر می گذارد بی تفاوت باشیم. تامین صلح و امنیت در کشور مستلزم مشارکت صمیمانه، آگاهانه و فداکارانه در جهت پایان دادن به جنگ نا امنی از طریق رفع عوامل و ریشه های جنگ است. به نظر من آن طور که در این نوشته گفته شد محور اساسی این عوامل بی عدالتی های اجتماعی و سیاسی فقر اقتصادی و عقب مانده گی سیاسی و اقتصادی جامعه و نبود یک دولت کار ساز ملی میباشد. بیاید همه دست به دست یک دیگر بدهیم برای رسیدن به نظام و جامعه مطلوب مشترک ما مبارزه نماییم!

ناتوانی ها، اشتباهات و خطاهای خودی میباشد؛ نخبه گان سیاسی ما و همه مردم این کشور باید بدانند که: اهرم های که می توانند صلح پایه دار به وجود آورند به سه دسته ذیل تقسیم می شوند:

الف. دولت سازی و ملت شدن  
ب. مسئله مذاکرات صلح با مخالفان مسلح دولت ج. صلح در اجتماعات مردم در دهات  
ایجاد هر تحول و انکشاف مطلوب اجتماعی فقط با مبارزه متشکل سیاسی، مشارکت مردمی از طریق بسیج گسترده اجتماعی و داشتن رهبری ملی متعهد و آگاه میتواند میسر گردد. مادام که در کشور ما دولت ملی و کار سازی وجود نداشته باشد، فقر گسترده اقتصادی، عقب مانده گی های سیاسی و فرهنگی نا برابری های شدید اجتماعی فساد گسترده اداری و مالی موجود خاتمه نیابد چگونه میتوان امید برای تأمین صلح پایه دار داشته باشیم؟ در حال حاضر وقتی از صلح و امنیت در کشور ما صحبت می گردد اکثراً روی سخن به پایان دادن جنگ و خصومت های مسلحانه با مخالفین مسلح دولت مطرح می باشد. در حالیکه ما در مناطق تحت تسلط دولت از نقطه نظر امنیت نیز با مشکل جدی روبرو هستیم؛ وجود افراد، گروه ها و حلقات زورمند که با استفاده از امکانات

نیست؛ پیشنهاد راه های معقول و منطقی از آن مهم تر است؛ باید بدانیم که صلح از عدالت انفکاک ناپذیر است. تأمین امنیت را نمی توان از صلح، انکشاف و حقوق بشر جدا دانست، برای رسیدن به صلح قبل از هر چیز پایان دادن به نا برابری های اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و حق تلفی ها ضرور است.

در کشور ما مردم می خواهند این دلیل جنگ و نا امنی را بسیار ساده بسازند و فقط به عوامل بیرونی جنگ تحت عنوان مداخلات خارجی تأکید نمایند؛ تردیدی نیست که در ایجاد و ادامه جنگ و نا امنی کشور ما عوامل مختلف داخلی و خارجی دخیل میباشد؛ اما تجربه ثابت ساخته است که عوامل داخلی اصل و عوامل بیرونی فرع میباشد. تاریخ کشور ما گواه است که همواره قدرت های بیرونی از طریق عوامل داخلی خویش عمل کرده اند. گذشته از آن هر دولتی حق دارد برای منافع ملی خویش کار نماید. از جمله کشورهای که متهم به مداخله در افغانستان هستند. ما هم حق داریم بالای منافع ملی خود پا فشاری نمایم، در واقع این ضعف و یا بدتر از آن احساس قدرت طلبی و وطن فروشی شمار افراد و حلقات

بوده است که راه را برای مداخله قوت های بیرونی هموار ساخته اند، افزون بر آن تا زمانی که کشورها از لحاظ اقتصادی و سیاسی به پای خود ایستاد نشوند، اعتماد به نفس پیدا نمایند و یک اراده ملی استوار برای ایجاد یک دولت ملی قانون مدار و حافظ مصالح علیایی کشور در آنها ایجاد نگردد، لقمه ی خامی برای بلعیدن کشورهای دیگر میباشند. بنابراین اتهام و پا فشاری کردن تنها به عوامل بیرونی جنگ، به مثابه فرار از قبول مسوولیت و پنهان نگه داشتن

صلح و امنیت برای مردم و کشور ما، که طی بیشتر از سه دهه جنگ و خشونت، ویرانی ها و مصیبت های وحشتناکی را شاهد بوده اند و هنوز از آن رنج می برند، زیبا ترین عنوان و آرزو مردم ما است. « در جامعه افغانستان مردم نه از لحاظ جانی و مالی احساس امنیت می کنند، نه از نگاه اقتصادی، اجتماعی و روانی.» چنانچه که صلح پیش شرط هر گونه پیشرفت دیگر است، بدون دسترسی به صلح و امنیت نمیتوان انتظار توسعه، انکشاف پایه دار و انسان مدار که آرزوی همه ما می باشد، را توقع



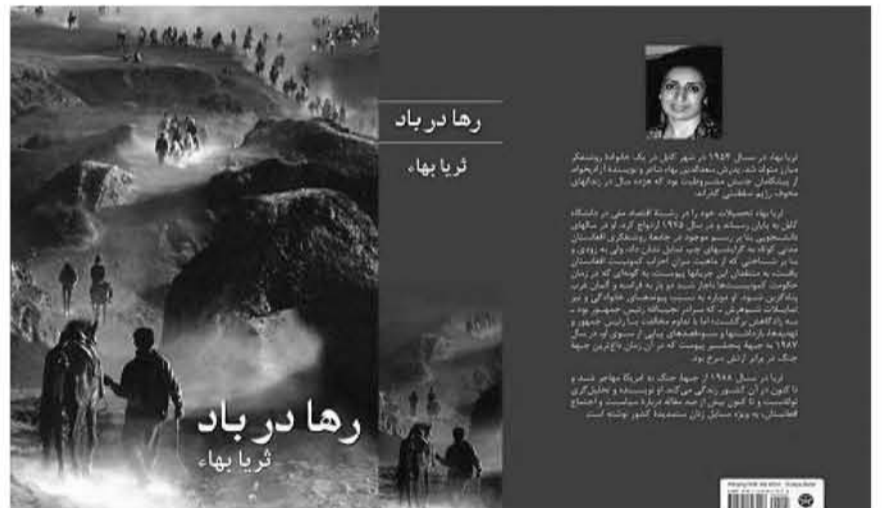
داشت . و اما می دانم که صلح و امنیت تحفه یی نیست که بتوان به رایگان بدست آورد؛ بلکه رسیدن به آن اراده ی واقعی و تلاش عظیم از جانب نخبه گان سیاسی و همه مردم این کشور را ضرورت دارد. هر جنگ و نا امنی، مانند هر مشکل اجتماعی دیگر معلول یک سلسله عوامل است، یافتن راه حل مناسب و معقول به این مشکل مستلزم جستجوی ریشه ها و عوامل آن است. برای رسیدن به صلح و امنیت تنها تفسیر عوامل و شرح مشکلات کافی

# رها در باد یک شهکار ادبی تاریخی و فمینیستی

کامبیز قربانی

در پیوند با کتاب گران مایه‌ی «رها در باد» اثر نویسنده‌ی چیره دست و توانا بانو ثریا بهاء‌نمی توان به ساده‌گی چیزی نوشت، این کتاب آنقدر ابعاد گسترده و پرمعنا دارد که پرداختن به تمام ابعاد و زوایای آن کار چند نویسنده و منتقد حرفوی است که به هر یک از ابعاد مختلف کتاب نظر بیندازند، اما من که منتقد نیستم می‌توانم اثر پذیری اندیشه، احساسات، عواطف و خط مبارزاتی ام را از کتابی بیان کنم که با خواندن آن گریستم، خندیدم، از نامردی‌ها و خیانت‌ها و دسایس از درد به خود پیچیدم، مشت‌گره کردم، برای مرگ قهرمانان کتاب که در زندانهای خاد و پولیگون‌های پلچرخ‌ی نابود شدند گریستم، برای فرزندان درد کشیدم که گرمای مهر مادری از آنها گرفته می‌شود، به درون تاریخ واقعی کشورم

چند دهه فقدان امنیت، بی‌عدالتی و بدسگالی مقتدران تجاوز گران داخلی و خارجی را روایت می‌کند. از ظلم و استبداد نادرشاه آغاز و تا اشکنجه‌ها و برخورد های غیر انسانی دو کشور نجیب، استخبارات روس‌ها در محبس و خانواده‌ی مستبد دوکتور نجیب ریس جمهور اسبق افغانستان می‌انجامد. و از لابلای سطر ها، عواطف و مهربانی مادر را به گونه‌ی شگفت‌انگیز دریافتم و آرزو کردم، ای کاش! چون خانم ثریا «بهاء» مادر دلسوز و با احساس می‌داشتم تا سر برشانه‌ی لطف و موهبت اش گذاشته و تمام غصه‌هایم را بر زمین ریخته و نفس عمیق و گوارا می‌کشیدم. تا تکیه‌گاه شادی‌هایم می‌بود. فرزندان بانو بهاء خوش‌بخت‌ترین اند که مادر نویسنده، مبارز و نستوه دارند.



سفر کردم، در زیر بمبارد های جت های روسی شهید شدم، از قامت استوار و تسلیم‌ناپذیری زنی به خود لرزیدم که مردان توان این همه مبارزه و بیان حقایق را ندارند، به مردانی نفرین فرستادم که زندگی شان روی لاف و دروغ استوار است و از افشای حقایق دیوانه و عصبانی اندو خود را بیشتر رسوا می‌سازند. در مورد کتاب (رها در باد) نقدهای زیادی نوشته شده و تا کنون در باره هیچ کتابی اینهمه نقد های زیبا نوشته نشده است. سبک نگارش، نثر یک دست و پرداخت‌ها و نگرش های شاعرانه، این کتاب را در بلندای ادبیات کشور قرار می‌دهد و آنرا میتوان یک متن تاریخی تلقی کرد.

این کتاب از امریکا تا کانادا و استرالیا و آسیا و اروپا سر و صدا راه اندخته و همه خواننده‌ها را گرویده ساخته است.

«رها در باد» که ناهنجاری‌ها و تابو های چند دهه‌ی جامعه‌ی مردسالار را واژگون کرده است. می‌توان گفت که بانو بهاء یگانه زنی است که با پرداخت‌ها و نگرش های فمینیستی در سر زمین ما قلم و قدم زده است و با مفاهیم علمی و ادبیات فمینیستی تسلط کامل دارد. چون ستم و بیرحمی شوهر بیمار، سادیست و فرصت طلب که از تبار خادیسست زادگان بود بر جسم و روح این زن حساس و با استعداد و فرزندانش سایه انداخته و درد کشیده بود و بارهایی از آن توانست یک شهکار بزرگ ادبی، تاریخی و فمینیستی را خلق کند و جاودانه ماندگار بماند. در ضمن «رها در باد» نه تنها حکایتگر زندگی شخصی یک بانو است، بلکه تاریخ و مستند

و از سوی دیگر همت و شجاعت بانو بهاء بیشتر از ستایش ارزشمند است، اگر جای خانم بهاء کسانی دیگری بودند. برای رسیدن به منصب، قدرت و تجمل‌گرایی، از هیچ نوع فرومایگی دست بردار نبودند، اما خانم بهاء تمام امتیازات و امکانات را فدای ارزش های انسانی و اخلاقی می‌کند و نمی‌خواهد عشق به انسان و میهن و مردمش را فراموش کند. حتی به شوهری که در رگ های خون زن ستیزی و گمراهی به شدت جریان دارد سعی می‌کند اهلی و به سوی انسانیت کشانده شود که نمی‌شود و دورش می‌اندازد و امروز مادر، رهبر و قهرمان جوانانی است که می‌تواند نقش رهبری کننده آنها را داشته باشد.

ناگفته نباید گذاشت که در این یکسال پس از نشر کتاب رها در باد جوانان و حتی مخالفین بانو بهاء از شیوه نگارش وی تقلید کرده اند، اما هنوز موفق نبوده اند و جا دارد که بانو بهاء در دانشکده ادبیات شگردها و تاکتیک های نگارش را تدریس کند. من تا به هنوز، هیچ اثری را به زیبایی و تصاویر برجسته «رها در باد» نه خوانده و نه دیده‌ام. به مجرد که با هر سطر این اثر ارزشمند برخورد می‌کردم، احساس داشتم گویا من هم در همان مقطع ی تاریخ که بانو «بهاء» تجربه می‌کرده است، حضور فزینگی داشته‌ام.

در اخیر فراموش نباید کرد که اثر بانو بهاء به قاموس فرهنگ و ادبیات اثر های معاصر کشور مان، کمک بسزای نموده است. جا دارد به نمایندگی از جوانان کتاب دوست و فرهنگ دوست زبان پارسی از ایشان اظهار قدر دانی و سپاسگزاری نمایم

این روزها دغدغه های شعر و شاعرانگی در سر تعداد زیاد از جوانان زده است و هر کس به نوبه ای خود چیزی با تصویر و یا خالی از تصویر روانه ای صفحه های مجازی میکند و اسمش را شعر میگذارد و در این سر و صداها بیشترین سر و صدا را شعر سپید بر پا میکند. اما به گمان من شعر را نمیشود از روی چیدمان کلمه ها شعر خواند، آنچه را که خالی از پیام و خالی از روح منسجم کلمه ها باشد به هیچ روی شعر نمی‌توان گفت.

در شعر بسا شاعران رابطه بین مخاطب و مولف به صورت قطع وجود ندارد، بسیاری از شعر ها را هم بعد از اینکه تمام شد اصلن سر در نمی‌آوری که منظور چی بوده است و بسیاری از موارد هم است که به صورت غیر مسولانه اسم شعر بر آن گذاشته شده است.

در این سیاه بازار شعر، بیشترین ضربه را شعرهای کوتاه، هایکو و شعر سپید خورده است که به احتمال زیاد این شعرها آهسته آهسته در صورت پیشرفت همین منوال، ارزش ادبی و فرهنگی خود را از دست داده و چیزی جز وقت‌گذرانی و کاغذ سیاه کردن، پنداشته نخواهد شد. گاهی نمیشود تفکیک کرد که این نوشته ها (مخصوصا کوتاهه) شعر اند و یا حرف عادی که از دهان یک انسان بدون قریحه و بدون طبع شعری بیرون زده است. با آنها، در میان این آشفتگی ها؛ گاهی به جرقه های بر میخوریم که میشود باور مند به آینده ای درخشان شعر شد، اگر این جرقه ها ادامه بیابند و پیوند شعر و شاعر با پیوند مخاطب رابطه ای اساسی خود را ترمیم نماید. از میان این جرقه های امید افزا میتوان به حیب «نکیسا» شاعری که در نخستین گامهایش شعر امروز را به صورت درست شعر معرفی کرده است نام برد.

او جوانیست که تازه به کار شعر و شاعری روی آورده است و در این تازگی همان چیزهای را سروده است که در جامعه ای فرهنگی مخصوصا در حوزه شعر، نیاز میرم به آن احساس میشود تا کم از کم شعر جوان افغانستان شعر با محتوا و بیانگر موضوع مشخص در حوزه ای فرهنگی منطقه، معرفی شود.

او شعرهایش را آگاهانه میسراید و میداند که تسلسل معنایی و منطقی شعر را چگونه حفظ کند، کار او بازی با کلمه ها نیست. او در ختم هر سروده اش مکان ختم شعر را میشناسد و از یاهه گویی و یا تعدد بی مورد کلمه ها خود داری میکند.

شعرهایش در سطح بالای از شعر قرار دارند و با پشتکار جدی تر میتواند که برای خودش جایگاه مناسب در بستر فرهنگی افغانستان باز کند.

او در یک حوزه ای مشخص شعر گام گذاشته است، و سبک سپید را سبک ویژه ای شعرهایش ساخته است، سپید هایش به نوبه ای خود همه سبک ویژه ای را به خود اختصاص داده اند و همه ای شان در جامه ای «عاشقانه» ها عاشقانه ترین شعرهای سپید بوده اند.

اینکه وی تنها یک سبک را به صورت جدی محور کارش قرار داده است خودش گام موفق است که ویژگی نکیسا را برجسته نموده و راهش را مشخص میسازد.

در شعرهای وی به تکه های بر میخوریم که کاملا تازه اند و این تکه هاست که شعرهایش را نیرو می بخشد و ضعف های زبانی یا معنایی شعرهایش را که در موارد کوچکی به آنها بر میخوریم، محو میسازند.

ضعف های زبانی یا معنایی را که اشاره شد، به هیچ صورت نمیتوان ضعف شعرهای نکیسا پنداشت بلکه این خودش نیز گامیست به سوی پختگی و نا ممکن است که بگویم شاعری در آغاز کارش باید بدون هیچ کم و کاستی شعر بسراید تا اسمش در کنار شاعران ماندگار رقم بخورد. ضعف ها در کار همه ای شاعران بوده است و آنچه که بیشتر مرا مجذوب ساخته، اینست که این ضعف ها در شعرهای نکیسا به اندازه کوچک اند که ممکن است در شعر شاعران پخته کار هم به اینگونه ضعف ها بر بخوریم. منظور از این نبشته اینست که باید شاعران تازه کار که قلمرو شعر را رویای تسخیر دارند، به گونه ای بنویسند که نبشته هایشان را ضیاع وقت ندانیم و بتوانیم یک برداشت قطعی از آنچه که در سوره ها جاری کرده اند داشته باشیم. پراگندگی ذهن مخاطب میتواند کار شاعر را بسیار بی ارزش جلوه دهد به این اساس هر شاعری تازه کار باید در شعرش مخاطب را مخاطب گونه در نظر گیرد تا مخاطب نیز شاعر را ارزش فرهنگی قلمداد کند.

شعری از نکیسا:  
زمین از نقش پاهایم بیزار است  
و باد در امتداد هیچ دریچه ای نمی‌وزد  
تنها وزش تنت زمین را می‌لرزاند  
پوست ضخیمات  
با ریشه های درخت انجیرمان هموا می‌شود ...  
در حافظه ام  
گیاهان وحشی می‌رویند  
خطوط پیشانی ام  
همچو دروازه های شکسته  
بر روی دیوار که نم کشیده است  
می‌خندد

# حیب نکیسا شاعری که میتوان به آینده شعرش باورمند بود!

خجسته الهام



طلسم صبح گاهان  
در چشمانت بی پرده جلوه می‌کند  
معمای زنده گی در پستان هایت خلاصه می‌شود  
خدا رمز قدیسی ات را  
چون مریم بو می‌کشد  
صاف ترین آینه  
لکه های تنت را نمی‌پوشاند  
چشمانت برق می‌زند  
انگار شیطان روی شانه های خدا نشسته است  
تمام نقاط جمع می‌شوند  
تا پایان دهند سرنوشت نکبت بارم را  
اشباح ها می‌خوانندم  
بر گورستانی که  
روسی ها با کره خوابیده اند  
و دیوارهای متروک با چشمان نیمه باز  
پاسبانی می‌کنند  
از کالبد های که همچون شتاب می‌تابند  
کرم ها توده، توده جشن می‌گیرند  
سرزمین را که سالها من خوابیده بودم  
xxxx

آنجا که باد می‌وزد  
گیسوانت از هیچ سمتی  
بر متروک ترین گورستان زمین نمی‌تابد  
نام که بر سنگ گورستان می‌تراشند  
روح ایست که زمان را فراموش می‌کند  
و می‌خندد در چشم عابری  
که شب تاب زیر برگ های پاییزی نور می‌افشاند  
عمری که می‌گذرد  
کلاغان در تعفن یک لاشه جشن می‌گیرند  
خدا «خنیارگر» خلاق ایست که تمام آوایت را  
بر صفحه تاریخ کوه‌ها زمزمه می‌کند  
آب تمام رنگات را بر سینه آسمان می‌کوبد  
هیچ کس به ریش پدر بزرگم نخندید  
یا به چادر مادرم بزرگم  
که با وزش ملایم باد روی شانه های خسته اش می‌شیرد\*  
کف دستانت در دل دیوارهای شکسته قشلاق مان  
رویایی زمستانی ام را به خاطر می‌سپارد  
وقتی روی پاهای خودت می‌ایستی  
زمین از نقش پاهایم بیزار است  
آفتاب اینجا آنقدر سوزان نیست  
که گناهانت را بسوزاند  
وقتی از اتفاق جاده‌ها می‌ترسی  
تار می‌تند عنکبوت‌ها  
بر پیکر شکسته ای یک درخت پیر  
و در اندام های خودت فراموش می‌شوی

# روشنفکران مسوولیت گریز

رضا پارسا

بنشینند؛ قطع نقش بهتری خواهند داشت. به دلیل این که اندیشه‌های آن‌ها عملی شدنی نیست، نیروهای جدید را نا امید ساخته و ذوق آن‌ها را در رسیدن به روشنگری واقعی کور می‌نماید.

برخی از روشنفکران جامعه از آگاهی بخشی پشیمان شدند؛ چرا که فکر می‌کنند هم‌سالان وی قله‌های اقتصادی و رفاه را فتح کرده‌اند. ولی آن‌ها فقط به تولید فکر پرداخته‌اند و بدین اساس نقطه پایان به مسوولیت خود می‌گذارند و به گرد اهل قدرت جمع می‌شوند تا به قدرتی و منصب مناسبی دست یابند. غافل از این که قدرت‌مندان، سرسازگاری با روشنفکران را ندارند و آن‌ها را نمی‌توانند برای همیشه تحمل کنند و بیشتر به دنبال توجه می‌گردند تا خوش فکری. آن‌ها کسی را می‌خواهند که بدون فکر، مطیع اوامر بی‌چون و چرای آن‌ها باشد و کدام روشنفکر می‌تواند دستور بی‌فکری را بگیرد و اجرا کند و فکر او را آزار ندهد.

سخن واپسین این که بدون شک در عصری که در آن زندگی می‌کنیم کشور ما نیازمند به روشنفکران دارد. روشنفکرانی که در پی تحول، دگرگونی در زندگی و اصلاح جامعه و طریق اندیشیدن را به شهروندان تفهیم کنند و مسوولیت خود را در قبال جامعه به عهده بگیرند و با قدرت هم‌ساز نشوند و اقتدار معرفت که آزادی خواهی فکری است را حفظ کنند.

و جاری کنند و دانشجویان حاضر مثل جویبارهایی که از سرچشمه‌ی تغذیه می‌کنند، افکار و اندیشه‌های نو را به میان توده‌ها ببرند. اما امروز روشنفکر ما هم می‌خواهد از مزایای روشنفکری برخوردار باشد و مردم وی را به عنوان روشنفکر بشناسد؛ اما حاضر نیست کتاب‌خانه و سالن خانه خود را به مرکز تدریس تبدیل کند و جویبار ایجاد نماید. منتظراند دیگری سالن مجلل تهیه کند، تریبون بگذارد، پذیرایی کند و وی بیاید کلمات روشنفکرانی را واکاوی نموده و یا برخی از روشنفکران امروزی، هنوز از گذشته تغذیه می‌کنند. سال‌های پیش اهل مطالعه بوده‌اند، حلقه‌های فکری داشته‌اند، مسوولیت اجتماعی قبول می‌کردند، وظیفه روشنفکری را به گردن گرفته بودند. اما با گذر زمان، اعتقاد خود را به مردم از دست داده و نمی‌خواهند با افکار و ایده‌های جدید آشنایی داشته باشند. از خواندن روزنامه و مجله خسته می‌شوند، تنها دوست دارند، قیافه‌ی روشنفکری به خود بگیرند و از سرمایه‌فکری دوره‌های گذشته، استفاده کنند و جامعه را مشغول نمایند. این قبیل روشنفکران در جامعه ما کم نیستند. می‌توان بعضی از استادان دانشگاه‌ها را مثال زد. این نوع روشنفکران خطرناک‌اند؛ چرا که از درون تهی هستند و چون رنگ و لعاب تازه به اندیشه‌های مرده خود می‌دهند، بیشتر مخاطبان خود را به فریب می‌گیرند. این‌ها اگر دست از روشنفکری خود بردارند و در کنجی

آگاهی دهی جامعه را اصلاح کنند. بیشتر روشنفکران ما در افراط و تفریط هستند یا از جامعه می‌بُردند و به عرفان و تصوف و فلسفه روی می‌آورند یا وظیفه خود را فراموش می‌کنند و مدعی رهبری جامعه می‌شوند؛ در حالی که نه پوشیدن لباس عرفان که خود نوعی تعهد و پایبندی است، از اصول روشنفکری و نه به عهده گرفتن رهبری جامعه از وظیفه‌های روشنفکران است. بل که مبارزه اجتماعی بزرگ‌ترین عامل خود آگاهی روشنفکری به حساب می‌رود. روشنفکران امروزی مسوولیت اجتماعی خود



را به باد فراموشی سپرده‌اند و بیشتر به دنبال کسب قدرت شده‌اند؛ در حالی که درست است قدرت فرآیند اصلاحات را سرعت می‌بخشد؛ اما از عمق آگاهی جامعه می‌کاهد.

مسوولیت اجتماعی روشنفکران ایجاب می‌کند که به پرورش روشنفکر پردازد تا آن‌ها نقش پُل میان نخبه‌گان و مردم را به عهده بگیرند و سطح آگاهی را با زبان ساده به میان توده‌ها انتقال بدهند. در گذشته اگر مکتب‌خانه‌ها به این امر مهم می‌پرداختند؛ اما امروز حتا دانشگاه‌ها از انجام این مهم باز مانده‌اند. چرا که در دانشگاه‌ها، روشنفکران یا جایی ندارند و یا اگر حاضر باشند، اجازه صحبت پیدا نمی‌کنند. بنابراین لازم است حلقه‌های اندیشه در درون جامعه تشکیل شود تا اندیشه‌های خود را در جامعه ساری

در جهان امروز، معمولن سه نوع افراد زندگی می‌کنند. نخست افرادی که تولید فکر می‌کنند و هم‌چون چراغ رهنما برای جامعه‌اند. دوم افرادی که تولید فکر نمی‌کنند و بیشتر دنباله‌روی می‌کنند و سوم افرادی که نه خود تولید فکر می‌کنند و نه از فکر دیگران سود می‌برند.

در هر جامعه‌ای افراد محدودی به تولید فکر و اندیشه می‌پردازند که به آن‌ها روشنفکر می‌گویند. این افراد سرمایه یک ملت و یک سرزمین هستند که جامعه آن سرزمین با بهره‌گیری از این افراد از کج‌روی‌ها رهایی پیدا کرده و راه اصلی را یافته و هدف‌مند حرکت می‌کنند و از این رو جامعه‌ای که به سوی تکامل حرکت می‌کند، جامعه‌ی بی‌استی است که روشنفکران آن جامعه، نقش اساسی را در آن دارند؛ جامعه‌ای که از اندیشه‌های روشنفکران استفاده نمی‌کند، رو به انحلال است.

تعریف‌های متعددی از روشنفکر رایج گردیده؛ مانند فیلسوفان غرب سقراط و افلاطون روشنفکر را «وجدان خرده‌گیر جوامع» دانسته‌اند و یا روشنفکر کسی است که نسبت به وضع موجود اعتراض کند بکوشد آن‌چه بهتر است جای‌گزين وضع نامطلوب جامعه کند. به هر روی روشنفکر برتر معمولن از مرزهای جغرافیایی فراتر می‌رود و تأثیرگذار بر اکثریت جوامع انسانی می‌گردد. همانند مارکس ویر و یا هم‌نیچه که متعلق به مردم و

سرزمین خود نیست؛ بل اکثریت انسان‌های روی زمین از افکار و اندیشه‌های این روشنفکران سود می‌برند و در بیشترین دانشگاه‌ها افکار و اندیشه‌های این فیلسوف‌ها درس داده می‌شود و در مقابل روشنفکرانی هستند که در محیط زندگی خود نیز ناشناخته‌اند و قدرت انتقال اندیشه‌های خود را ندارند.

امروزه روشنفکران افغانستان اعتماد خود را به اصلاح جامعه از دست داده‌اند و برخوردی‌هایی که با آن‌ها صورت گرفته است؛ آن‌ها را گوشه‌گیر ساخته و باعث شده تا از جامعه پرهیز کنند و بدین باوراند؛ هنگامی که جامعه به آن‌ها ضرورت داشت، به دنبال‌شان خواهد آمد. اما هیچ‌گاه جامعه به دنبال روشنفکران نمی‌رود باید روشنفکران به سوی جامعه بروند تا با ایجاد هوشیاری و

## فرهنگ شهر نشینی در کابل

ذکیره سروری

اما چگونه این دشواری‌ها را از سر راه کنار زد و به یک جامعه که دارای فرهنگ شهرنشینی است برسیم؛ اکثر دشواری‌های و بیماری‌ها سطح جامعه از مراعات نکردن فرهنگ شهرنشینی است، شهرداری کابل باید در این زمینه طوری اقدام کند که تابلوهای تصویری در پارک‌ها، جاده‌ها و سرک‌ها نصب کرده تا کسانی که از سواد کافی هم بر خوردار نیستند از طریق تابلوهای تصویری آگاه شوند.

گزینه دیگر که رسانه‌های جمعی است بهترین گزینه



برای ترویج فرهنگ شهرنشینی ست مسوولین رسانه‌ها این امر را باید وظیفه وجدانی و ملی خویش دانسته و از طریق رسانه‌ها به مردم آگاهی دهی دهد از سوی دیگر نقش نخبه‌گان و روشنفکران در این امر بی‌تأثیر نیست از طریق شبکه‌های مدنی به مردم آموزش بدهند حتمن نتیجه مثبتی دریافت خواهیم کرد.

سرازیر شدن کمک‌های جامعه جهانی برای بازسازی شهر کابل به باد هوا رفته و تنها وعده‌های دروغین شهردارها گوش‌های شهروندان را پُر نموده است و شهر کابل کم‌تر چهره شهری اما چهره روستای بزرگ را بیشتر دارد.

فرهنگ شهر نشینی یکی از اصل‌های مهم شهر نشینی است؛ فرهنگ شهرنشینی یعنی احترام به خویش‌تن و احترام به دیگران است، (احترام می‌تواند با رفتارهای مان تبارز پیدا کند که از رانندگی گرفته تا خرید، نحوه

پوشیدن لباس، خوردن نان، پاک کردن محیط ... ) که فعلن این احترام به هم‌دیگر بزرگ‌ترین کمبود زنده‌گی شهری مان است. کابل شهری است که پتانسیل و ظرفیت جمعیت بیش از حد را ندارد اما این شهر بیش‌تر از توان و ظرفیت‌اش نفوس دارد به دلیل این که ۸۰ درصد از روستا نشین‌ها به علت‌های مختلف به این شهر کوچک آمده‌اند که اکثرا از فرهنگ شهرنشینی چندان آگاهی ندارند و پایتخت به خاطر نفوس بیش از حد و کمبود خدمات شهری و نداشتن مکان‌های مناسب برای زباله‌بهداشت و فضای شهر را با خطر مواجه ساخته است.

ضعف مدیریتی شهرداری کابل، فضای بیمار بروکراسی ادارات شهرداری، کم توجهی شهرنشینان به مسوولیت شهرنشینی‌شان، اخلاق ضعیف، هجوم روستا نشینان به شهر، حس خودخواهی، نبود امنیت، فقر، پایان بودن آگاهی مردم از فرهنگ شهرنشینی و صدها دلیل دیگر چهره شهر کابل را دگرگون ساخته است.

خبری نیست.

بخشی اندکی از بهبودی زیبای، آبادی، بازسازی به سیمای کابل کمک کرده است که مربوط بخش خصوصی می‌شود که شامل خانه‌ها نیمه مدرن، مغازه‌های لوکس و هوتل‌ها و... اما در بخش خدمات دولتی کابل که باید بخش عمده بازسازی را متحمل می‌شد چندان بازسازی صورت نگرفته هنوز هم هنگامی در جاده‌های کابل قدم بزنم چشم‌مان به جاده‌های فرسوده و خراب می‌خورد، گمان می‌رود که حکومت افغانستان نتوانسته از فرصت‌های ده‌ساله برای بازسازی و بهبود و چهره کابل استفاده نماید. کم‌تر پایتختی در جهان شاید مانند کابل باشد که سیستم کانالیزسیون نداشته باشد، تراکم جمعیت در آن غوغا کند و شهروندان‌اش فرهنگ شهرنشینی ندارد؛ وجود داشته باشد.

کابل شهری کوچک که ظرفیت و پتانسیل جمعیت زیاد را ندارد و خیابان‌ها و جاده‌هایش معیاری نبوده با سرازیر شدن هزاران وسایل نقلیه در شهر فضای شهر را دگرگون و فضای شهر را آلوده ساخته که نفس کشیدن را برای شهروندان این شهر دشوار ساخته است.

پس از سقوط دوره سیاه طالبان که بیشتر از یک دهه از آن می‌گذرد تقریباً پنج شهردار در شهر کابل تبدیل شده است اما این شهردارها یکی پی دیگری کار چندان چشم‌گیری برای کابل انجام نداده‌اند و به عنوان یک سمبول تنها مقام شهرداری شهر را اشغال نموده‌اند و

کابل شهری‌ست روایی که هزاران اسطوره در بطن خویش پروراند که در متن‌های کهن از زنده‌گی و محیط آن یاد شده تا قبل از دهه ۷۰ این شهر یکی از شهرهای نمونه بود، اما امروزه هنگامی که به این شهر کهنه‌نگریسته می‌شود پرسش‌های در ذهن انسان جوانه می‌زند که آیا سیمای این شهر به پایتخت می‌ماند؟ آیا کابل واقعاً یک شهر است؟ و آیا در این شهر فرهنگی به نام فرهنگ شهر نشینی شکل گرفته یا خیر؟

پایتخت هر کشور آینه‌ایست از فرهنگ، اقتصاد و اجتماع آن کشور، از این رو کشورها تلاش می‌کنند تا چهره زیبا، دل‌نشین و پاکیزه‌ی از پایتخت خود نشان دهند در کل همه کشورها تلاش دارند که برای شهروندان خود زمینه زنده‌گی لذت بخش را مهیا سازند. کابل پایتخت افغانستان که سی سال خود را در جنگ، وحشت و ویرانی سپری کرد و تمام زیبایی‌های خود را از دست داد پس از یک دوره ویرانی دولت جدیدی به کمک جامعه جهانی ایجاد شد و آزادی و آرامی نسبی از سوی غرب به مردم این سرزمین تحفه داده شده و از این روند یک دهه می‌گذرد. اگر چهره کابل را با یک دهه قبل مقایسه کنیم تغییراتی به چشم می‌خورد اما تا کنون نتوانسته که چهره واقعی یک پایتخت نیمه مدرن را به خود بگیرد و هنوز شهری‌ست در هم‌خورده، آفت‌زده، غم‌دیده، شکسته و خسته کن که نه از سیمای زیبای و دل‌نشین و نه از آب و هوای آرام بخش در این پایتخت